

باریابی با شخصیت ملی افغانستان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

(بابای ملت)

اکتوبر سال ۲۰۰۱ ایتالیا. ۲۳

هر انسان با وجدان و وطن دوست از شنیدن کلمه آزادی احساس غرور می نماید و به خود می بالد و خود را آزاد احساس می نماید. ولی برعکس اشخاصی هم وجود دارند که خداوند آنها را از این نعمت گرانبها محروم ساخته و همیشه در اسارت دیگران زندگی پر از محنت را میگذارانند. آنها مانند پرنده های بی پر و بال اند که در قفس ها شبها و روزها را با یک عالم اندوه و حسرت سپری مینمایند.

اعلیحضرت امان الله خان، اعلیحضرت سپه سالار محمد نادر شاه شهید، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه (بابای ملت)، قهرمان و اتل ملی مرحوم شهید سردار محمد داود خان از جمله رهبران آزادمش افغان بودند که آزاد زیستند و آزاد زندگی کردند.

آنها آزادانه در کوچه و بازار شهر کابل بدون ترس و حراس گشت و گذار میکردند. اما ما شاهد آنیم و باصطلاح رهبرانی؟ را هم دیدیم که مانند دزدان و مجرمان زمان در قفسها زندگی میکنند. آنها از نعمت آزادی محروم و غلام بودند و هستند. عده ای شان به روس، تعداد دیگرشان به ایران، پاکستان و غیره خود را فروخته بودند و در قید اسارت بیگانگان زندگی کردند و یا میکنند.

فکر میکنم گپ به درازا کشید و از اصل موضوع دور رفتم می آیم بالای اصل مطلب: .

شب ۲۲ اکتوبر سال ۲۰۰۱- اینجانب حقیر و فقیر قاسم باز بهمراهی دوستانم هریک سید اسحاق گیلانی، انجنیر احسان الله مایار، پروفیسور عبدالقدیرامریار غرض ملاقات با بابای ملت عازم شهر روم پایتخت ایتالیا شدیم در آن شب در هتل ایکه اقامت داشتیم اشخاص ذیل نیز حضور داشتند که فردای آنروز صبح وقت آنها از آنجا مرخص شدند. این اشخاص عبارت بودند از قوماندان عبدالحق، جنرال رحیم وردگ، حامد کرزی، قوماندان حاجی زمان، ملک زرین قوماندان از ولایت کنر و چند تن از قوماندانان سمت شمال کشور.

فردای آن شب بتاريخ ۲۳ اکتوبرمیان توسط موتر سیاه رنگ شخصی بابای ملت و یک موتر دیگر توسط شخص وطن دوست و جوان پر احساس شهزاده مصطفی ظاهر نواسه بابای ملت و وزیر خارجه فعلی آقای زلمی رسول و آقای حمید صدیق که فعلاً رئیس تشریفات وزارت خارجه میباشد به منزل نچندان مقشن مرحوم بابای ملت رهنمائی شدیم وقتیکه مایان داخل اطاق سالون شدیم بابای ملت نزدیک دروازه در آمد سالون آمده و در دهن دروازه اطاق سالون به هر یکی ما باشفقت شاهانه احوال پرسى نمود سپس وی پیش و به جای معینه که یک چوکی چوبی ارزان قیمت بود نشست و مایان در پهلوی و پیش روی شان در کوچ سفید نشستیم همراه هر کدام ما بطور انفرادی احوال پرسى و جویای احوال شد.



از راست به چپ: زلمی رسول، عبدالقدیرامریار، در عقب مصطفی ظاهر، اعلیحضرت بابای ملت، سید اسحق گیلانی، محمد قاسم باز(نشسته) و احسان الله مایار .

بعد از چند لحظه رشته صحبت را آقای سید اسحاق گیلانی بدست گرفته و در ضمن از حضور بابای ملت پرسید که آیا بابای ملت آرزوی بازگشت بوطن را دارند و اگر آرزو دارند میخواهند که قدرت اجرایی کشور را بدست بگیرند؟ حضور اعلیحضرت بعد از یک مکث مختصر فرمودند:

دیپانو شمیره: له ۱ تر 2

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکارۍ ته راوبولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادښت: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

"بلی آرزو دارم که بوطنم برگردم و باقی مانده عمر خود را در افغانستان سپری نمایم ولی در نظر نخواهم داشت که قدرت اجرائیوی حکومت را بدست بگیرم البته دلایلی هم دارم که چرا! و اضافه کرده فرمودند اول از نگاه کبرسن نمی توانم از عهده این کار بدر آیم و بشکلی که لازم است بخدمت وطن و مردم رسیدگی نمایم و ثانیاً نمی خواهم که اسم مانند ببرک کارمل و یا صبغت الله مجددی در صفحات تاریخ کشور ثبت گردد."

تمام ما خاموش بودیم در این اثنا آقای احسان الله مایار رشته صحبت را بدست گرفته و از حضور اعلیحضرت پرسید که ما فرموده های که اعلیحضرت همین حال ارشاد نمودند نفهمیدیم که منظور اعلیحضرت چیست؟ بابای ملت فرمودند:

" زمانیکه قدرت اجرائیوی را بدست بگیرم و بخواهم که یک والی یا یک جنگسالار را معزول نمایم اگر آن شخص حکم را قبول نماید خوب و اگر قبول ننماید فرق بین من و صبغت الله مجددی چی میشود؟ من بخاطر اینکه مجددی نشوم مجبورم که با استفاده از قوت و زور نظر خود را بکرسی بنشانم، اما کجاست آن قوه و آن ابزار زور؟ با در نظر داشت این واقعیت و اوضاع مجبورم که به قوای خارجی اتکاء کنم و از آنها بمنظور تطبیق فرمانم طالب کمک شوم در این حالت فرق بین من و ببرک کارمل چی می باشد؟".

بعد از شنیدن این جملات با خود گفتم که راستی بابای ملت هستی. روح شاد باد. آمین یا رب العلمین.